

در جستجوی اصل خویش

منبع: روزنامه شرق، صفحه گفتگوی ویژه، روز دوشنبه، مورخ: ۹۱/۶/۲۰

سینمای داریوش مهرجویی را بسیار دوست دارم. فیلمهای «گاو»، «اجاره نشین ها»، «بانو»، «سارا»، «لیلا»، «درخت گلابی»، «مهمانی مامان»، «سنتوری»... را دو بار دیده ام؛ «هامون» و «پری» را چند بار نگاه کرده و لذت برده ام. به نظرم مهرجویی از معدود کارگردانان معاصر است که در ژانرهای گوناگون طنز، اجتماعی، فلسفی.... فیلم هایی جذاب و به یادماندنی ساخته؛ بازی درخشان مرحوم خسرو شکیبایی در «هامون»، علی مصفا در «پری» و بهرام رادان در «سنتوری» نمونه هایی از کارنامه کامیاب این سینماگر سرشناس و محبوب معاصر است. نگاه فلسفی ژرف و دغدغه های وجودی اصیل مهرجویی در فیلم هایش نیز ریزش کرده؛ از این حیث فیلم های «هامون» و «پری» مثال زدنی است. بخاطر می آورم اولین بار نامهای داریوش شایگان و سورن کی یرکه گور و کتاب های آسیا در برابر غرب و ترس و لرز را در «هامون» شنیدم، هنگامیکه دانش آموز دبیرستان بودم و فیلم را برای نخستین بار دیدم.

در این نوشته می کوشم با مد نظر قرار دادن شخصیت «حمید هامون» در فیلم «هامون»، پاره ای از نکاتی را که در این فیلم ماندگار به تصویر کشیده شده، چنانکه در می یابم، تبیین کنم. حمید هامون نویسنده روشنفکری است که دغدغه های اگزیستانسیل عمیقی دارد؛ مقوله ایمان و حدود و ثغور ایمان ورزی در ذیل آموزه های ادیان ابراهیمی برایش مسئله بغرنج و لاینحلی است؛ چطور ابراهیم (ع) راضی می شود با دیدن خوابی، کارد بر گلوی فرزند دلبنده خود بگذارد و او را قربانی کند؛ چه آزمون سخت و طاقت فرسایی! اگر ابراهیم رؤیای خویش را صادق بینگارد و به این امر مبادرت ورزد؛ آیا این اقدام او از سر ایمان صورت گرفته است؟ آیا این کار اخلاقی است؟ اگر غیر اخلاقی است، آیا خدا به امر غیر اخلاقی فرمان می دهد؟ حال، آیا می توان در جهان راززدایی شده کنونی اینگونه ایمان ورزید و نحوه زیست مؤمنانه اختیار کرد؟ این مسائل گریبان حمید هامون را رها نمی کند؛ به ترس و لرز کی یر کگور و تلقی او از مفهوم ایمان پناه می برد، اما همچنان بی قرار است و زیر و زبر می شود و احوال روحی متلاطمی دارد. در عین حال در واگویی این دغدغه های وجودی خود با همسرش، مهشید، عاجز است؛ هر چند او را دوست دارد؛ اما در این اختلاف خانوادگی دراز آهنگ در می یابد که مهشید دیگر او را دوست ندارد و از دست او خسته شده؛ در این میان خانواده مهشید نیز از او حمایت می کنند و نظر خوشی نسبت به حمید ندارند. دلهره های عمیق وجودی از یکسو و نزاع های تلخ خانوادگی و قصه طلاق و دادگاه از سوی دیگر، سبب می شود حمید برای چند صباحی کار و خانه و کاشانه را رها کند و از پی دوست و مراد معنوی قدیمی خویش، علی عابدینی، که خاطرات دل انگیز زیادی با او دارد، روان شود تا با او نجوا کند، مگر از این وضعیت غریب خلاصی یابد و آرامش و سکینه را نصیب برد، که:

تو اگر یار نداری چرا طلب نکنی

و گر به یار رسیدی چرا طرب نکنی

تلاش هامون برای یافتن علی عابدینی در تهران به جایی نمی رسد، پسران پسران محل کار او در یک کارگاه ساختمانی در شمال کشور را پیدا می کند و به سراغ او می رود؛ باز هم علی عابدینی را نمی یابد؛ درمانده و مضطرب و مستأصل کنار ساحل دریا رخت ها را می کند و خود را به آبهای موج دریا می سپارد. در انتهای فیلم علی عابدینی را در قایقی می بینیم، در جستجوی حمید هامون، عاقبت او را می یابد؛ حمید که در آستانه غرق شدن است، در قایق و نزد علی عابدینی چشم می گشاید.

حمید هامون، شوریده سر حیرانی است که از پی دغدغه های وجودی اصیل خویش روان شده؛ در مقام فهم و هضم مقوله ایمان در جهان رازدایی شده و تکنولوژیک کنونی و از سر گذراندن تجربه های ایمانی برآمده است. کی یر کگور، فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم، ایمان ورزی را امری غیر عقلانی می داند که با جهش ایمانی (leap of faith) و خطر کردن و دل به دریا زدن عجین است و فراچنگ می آید؛ ایمانی که با اراده معطوف به زیستن مؤمنانه در می رسد و شورمندی، اراده، گرمی، بی باکی و امید از مقومات آن است؛ «ایمانی که از تابش استوا گرم است» و هر چه متعلق آن غیر عقلانی تر و خردستیز تر، آن ایمان دل انگیز تر و خواستنی تر. بنابر رأی کی یر کگور، گزاره ای نظیر "مجموعه زوایای داخلی مثلث در هندسه اقلیدسی برابر با صد و هشتاد درجه است"، متعلق ایمان قرار نمی گیرد، چرا که می توان با استفاده از استدلال و استنتاج منطقی، صدق و معرفت بخشی آنرا بدست آورد و بدان گزاره باور داشت؛ اما ایمان از جنس دیگری است و وقتی رخ می دهد که تمام وجود شخص درگیر این تجربه مهیب می شود و در غیاب یک دلیل عقلانی، شخص مؤمن، مختارانه و شورمندانه، دل می سپارد و در ضمیر او محشری به پا می شود و تبدیل مزاجی پدید می آید:

چونکه در جان رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

این تلقی از ایمان که می توان آنرا «ایمان شورمندانه» خواند، با ایمانی که از سر طمأنینه است و با سلم و صفا و آرامش و احیانا سردی در می رسد و از جنس «حکمت سرد» است، به سان امواجی که به آرامی در بستر اقیانوس جاری است؛ البته متفاوت است. ویتگنشتاین، فیلسوف اتریشی-انگلیسی قرن بیستم، به روایت آنچه در بخشهایی از کتاب فرهنگ و ارزش آمده، از نمایندگان برجسته این نوع ایمان ورزی است؛ ایمانی که می توان آنرا «ایمان از سر طمأنینه» نامید و قلمداد کرد.

حمید هامون که حیران است و مستأصل و انبوهی از پرسشهای عافیت سوز درباره سرشت سوگناک هستی او را احاطه کرده و در عین حال زندگی خانوادگی پر تنش و زیستن در فضای تکنولوژیک شهری نیز چنگی به دل او نمی زند و او را آزرده و ملول کرده؛ برای یافتن مفری، خطر می کند و مختارانه دل به دریا می زند، مگر رهایی یابد و احوال خوشی را نصیب برد. دویدن حمید هامون به سمت دریا و خود را به امواج سهمگین دریا سپردن، در صحنه های پایانی فیلم، نمادی است از خطر کردن مختارانه و شورمندانه و جهش ایمانی را از سر گذراندن و به استقبال آینده ناروشن و نامعلوم رفتن. نمی دانیم، شاید کوشش هامون قرین توفیق بوده و او در این تجربه غریب و پرخطر بختیار بوده؛ ظاهر شدن مرشد معنوی هامون در قایق، علی عابدینی، در سکانس آخر فیلم، می تواند مؤید این امر باشد و نویدبخش در رسیدن روزگار بهتری برای هامون شوریده سر باشد.